تمدن نوين اسلامي، يک تفکّر فازي A و غير A

تمدن نوين اسلامي، يک تفکّر فازي A و غير A

طوبي کرماني[1]

چکيده:

طرح موضوع " تمدن نوين اسلامي" در واقع نشانگر وحدت نظرياست که بين ملتهاي مسلمان و مستضعفان جهان در تقابل حصرگرايي جهان استکبار به منصه ظهور رسيده است و حضور مقتدرانه چنين تمدني در تمام معادلات جهاني، حاکي از وجود آناست و مؤلفههاي آن با اين بنيان که "نگاه تک قطبي صفر و يک در هيچيک از ساحتهاي ماورايي و اين جهاني، قابل قبول نيست" و با تکيه بر تفکر" A و غير A "، تمدن مبتني بر جهان ماده غربي را نيز مردود نميشمارد و معتقد است که تفکر فازي و قانون چند ارزشي در اين جهان، توسط خداي هستي بوديعت نهاده شده است. اينکه دولتها و ملتها و تمدنها يا با ماهستند و يا بر عليه ما، اينکه دولتها و ملتها يا تحت سيطره ما هستند و يا محکوم به نابودي، يعني" A يا غير A " در تمدن نوين اسلامي جايگاهي ندارد. اولين مؤلفه اين تمدن، عنصر حکمت و دانايي است؛ چرا که بنيان آموزههاي اسلام بر آن است "مَن يؤتَ الحکمه فقد اوتي خيراً کثيراً" آنهم حکمتي با درک همه مدارج زيرين براي دست يافتن به حقايق عالم بااختيار و اراده انساني، و به يقين تعمق، تحقيق، اجتهاد و نه تقليد کورکورانه، خضوع و بندگي عالمانه و نه تسليم جاهلانه، از لوازم اين مؤلفه هستند. مؤلفه انسان ولي نه انسان سکولار و بريده از خدا بلکه خليفه خدا و با انديشه فازي و با کارويژه هاي فرعي چون مقوله آزادي، کرامت، جاودانگي، عدالت، امنيت و... در اين تمدن، مهم است. نوع نگاه و شناخت به جهان و هستي و جان جهان يعني خداوند و تزريق عنصر تشکيکي و ذومراتبي در جهان شناسي حکيمانه -از واجب الوجود به عنوان فعليت محض تا ماده اوليه که فعليتي جز عدم فعليت نيست- مؤلفه مهم ديگري است. يعني در اين تمدن، حتي ارتباط خالق هستي و موجودات عالم، صفر و يک نيست بلکه خداوند با نگاه توزيعي در هستي حاکميت دارد که "بسيط الحقيقه کل الاشياء و ليس بشيء منها". هدفمند بودن هستي به اينکه عالَم، حاصل تضاد تصادفي ماده بيجان و بيشعورنيست بلکه هدفي در خلقت

عالم بويژه شاهكار خلقت –انسان- وجود دارد " افحسبتم انّما خلقناكم عبثاً" و اينكه بدون داشتن يک نظريه مناسب درباره معناداري عالَمِ هستي، نمي توان به گونه مناسبي، انسان و شرايط زندگي مناسب او را مورد توجه قرار داد، در اين تمدن اساسي است. جامعنگري به كليه امور هستي و كليه مراتب وجودي انسان مورد نظراست. حذف يک يا چند بعد از ابعاد وجودي وي و گرايش به تكساحت گروي و فروكاهش گرايي، ظلم به انسان است. در معرفت شناسي جامعنگر و منطبق با خارج آنهم با روش ديالكتيكي، همه الگوها ديده ميشود و همه يافتهها بكارميرود. حصر گرايي روش شناختي و تمسک به يک ساحت معرفتي و نفي ديگر ساحت ها به ويژه در تبيين پديده هاي چند تباري كه در تمدن و سياست يعني روش شناسي صفر و يک غربِ امروز در نظام هندسي فازي به شدّت محكوم است. عدالت و صلح مبتني بر عدالت "وَ تَمَّتْ كلمهُ ربّكَ صِدقاً و عدلاً..." به اينكه عدالتُ امريُ تابعُ دينُ و برگرفتهُ از دينُ نيستُ، بلكهُ خود، مفهوميُ مطلقُ و مستقل ُاست و بهُ بيانُ ديگر دين،ُ مقياسُ عدلُ نيستُ بلكهُ عدل،ُ مقياسُ دينُ است و نيز صلح و اينكه تحقّق عملي اين دو در تمدن نوين اسلامي، توأمان صورت ميگيرد و در صورت جداييِ آنها از يكديگر، نه صلح ميماند و نه عدالت، از ديگر مؤلفههاست. از آنجا كه شاكله تمدنها به انسانهاي مختاري وابسته است كه با تربيت صحيح و بنيادين و اصولي، خود را شريک فراز و فرودهاي اين تمدن ميدانند، مردم سالاري در تمدن نوين اسلامي، اساس و علاوه بر سه مؤلفه مهم عقلانيت، عدالت و قانون، ديانت نيز يكي از شاخصههاي آن است و به تبع، آزادي و كرامت انساني معنا مييابد. حقيقت آزادي در چهارچوب عقلانيت ديني با دو ركن عصيان و تمرّد و ركن دوم، تسليم و انقياد (لا اله الّا الله)تحقق مييابد كه بدون عصيان و تمرد، ركود و اسارت حاصل ميشود و بدون تسليم و انقياد، هرج و مرج پيدا ميشود و اين آزادي انسان، به جنبه دروني او كه روح آزاد و آزاديخواه است، مربوط ميشود و در اين صورت است كه كرامت بر اساس عقل و تقوي نيز در پازل بزرگ اين تمدن، جايگاه ويژه مييابد. سبک زندگي و در محوريت آن، خانواده؛ چراكه شاكله انساني تمدن، در خانواده شكل ميگيرد و اين انسان درخانواده، كرامت، عزت، احترام به خود و ديگران، عقلانيت و خردورزي را ميآموزد. متأسفانه درقرون اخير، سه ساحت فردي، منزلي و اجتماعي انسان به دو ساحت فردي و اجتماعي فرو كاسته شده كه حاصل آن، علوم فربهِ روان شناسي و جامعه شناسياست بي آنكه وجه منزلي و خانوادگي در اين علوم، جايگاه جدّي و مستقلّي داشته باشد. تلازم همشگي عمل با نظر نيزكه "لِمَ تقولون ما لاتفعلون" و"الذين ءامنوا و عملواالصالحات". از مؤلفههاي تمدن نوين اسلامي منظور شدهاست. در مجموعِ هندسه معرفتي تمدن نوين اسلامي، رويكرد حصرگرا و يك بعدي نگر، مردود و رويكرد جامعنگر حاكم است. نهضت اسلاميِ ايران، در واقع مدعيِ احياي چنين تمدني است كه درآن، عبوديت و توحيد، محور زندگي و سبك و شيوه زيستِ اين تمدن، اعتدال و نظم و تقوي است. و جان كلام اينكه تمدن نوين اسلامي با همه قدرتِ انديشهاي و توانِ عملي شكل گرفته و نداي هل من رقيب دارد؛ امّا بهوش باشيم كه وحدت ما، عامل تحقق آن بوده و و وحدت ما نيز ضامن بقاي آن است تا وعده نهايي الهي تحقق يابد كه

"لِيُظْهِرَهُ عَلىَ الدِّينِ كلِّهِ ".

كليدواژهها

تفكر فازي، دانايي، انسان، شناخت، هدفمندي، جامعنگري، عدالت و صلح، مردمسالاري، آزادي و كرامت...

طرح موضوع " تمدن نوين اسلامي" و يا در واقع طرح موضوع "تمدن توحيدي"

1- ميتواند پاسخي باشد براي اين شبهه كه " در عصر حاكميت تكنولوژي و صنعت و تمدن مبتني بر آن، چه نيازي به حيات و حكومت و تمدن دينمدارانه است و چنين مباحثي، چه مشكل و نيازي از ما را پاسخگوست؟ و در واقع اين پرسش، حكايت ميكنداز وجود و يا ايجاد نگاهي در خصوص ناكارآمدي دين، حكومت و تمدن ديني با هر وصفي چون تمدن اسلامي و يا تمدن توحيدي در مديريت زندگي كنوني بشر.

2- ميتواند پاسخي باشد براي مردود خواندن پيام "نزاع بين فرهنگها و تمدنهاي هانتينگتوني.

3- و يا نشانگر از وحدت نظري باشد كه بين ملتهاي مسلمان و انسانهاي مستضعف جهان در تقابل حصرگرايي جهان استكبار و تك تازيهاي آنها به منصه ظهور رسيده است و البته مورد اخير، جامعتر از دو مورد فوق ميتواند باشد؛ امّا در هرحال سؤال اين است كه چنين تمدني هست و اگر هست، ماهيت و چيستي آن كدام است؟

واقع قضيه آن است كه در همين چند سال گذشته، عليرغم نگاه تك قطبي و صفر و يكي جهان غرب در خصوص بسيار از مسايل از جمله تمدن، آنگاه كه گفتگوي فرهنگها آغاز ميشود، فرهنگ و تمدن ايران اسلامي، به طرفيت غالب شناخته ميشود و در معادلات جهاني امروز، عليرغم عدم اعتراف و اذعان، تمدن نوين اسلامي و يا همان تمدن توحيدي فصل الخطاب بوده و به صورت وزنه سنگين ترازو قد برافراشته و عينيت، تحقق و حضور چنين تمدني را اعلام كردهاست. گذشته از آن، هيچكس را ياراي انكار تمدنهايي چون ايران و مصر و يونان و امثال آن نيست. تمدن نوين اسلامي، جهانِ بيرون را به صورت يك پيوستار متدرّج ميداند واز اين رو در شناخت و بيان همه پديدهها از جمله تمدنها، به جاي سخن از "A يا غير

سفيد و سياه ميان هاي خاكستري يا و يك و صفر ميان مختلف موارد تا ميگويد سخن" A غير و A "از "A را نيز مغفول نگذارد و از همين روست كه تمدنهاي مبتني بر حيات اين جهاني از جمله تمدن غربي را نيز مردود نميشمارد و معتقد است كه جهان ماده با حركت گوهرياش در حال كمال است و قانون و تفكر فازي و چند ارزشي در اين جهان، توسط خداي هستي بوديعت نهاده شده است. اينكه دولتها و ملتها و تمدنها يا با ماهستند و يا بر عليه ما، اينكه دولتها و ملتها يا تحت سيطره ما هستند و يا محكوم به نابودي، اينكه جهان را بايد آنگونه ديد كه ما ميبينيم، در تمدن نوين اسلامي جايگاهي ندارد.

قرن ها پيش، هنگامي كه سوفسطائيان يونان با استفاده از فن بيان و مغالطه و سفسطه همچون دنياي غرب امروز، مي كوشيدند تا بنيان هاي شناخت و معرفت را در مرداب آنارشيزم معرفتي غرق كنند، در مقابل كساني چون سقراط و افلاطون به دفاع از حق و حقيقت، تلاش بي وقفهاي را آغاز كردند. تلاش هاي شفاهي سقراط با روش ديالكتيكي، آغاز راهي بود براي فهم ذو مراتب بودن حقيقت و هستي به اين معنا كه مي توان به جاي 100در صد صادق ويا كاذب، از صادق تر وكاذب تر سخن گفت. در دنياي كنوني نيز كساني چون پيروان حكمت متعاليه، عميق تر و جامع تر، اين بحث ها را دنبال كردهاند وحتي به جاي يك نگرش صرف فازي به جهان هستي، يک نظام فلسفي اسلامي با الگوي قرآني ارايه دادهاند كه نگرش فازي را با رنگ و بوي خاص نظام معرفتي خود، هضم كرده و حكمتي فازي به جهان انديشه و دانايي عرضه كردهاست وغير مغرور به نمادهاي تمدني در گذشته اسلامي خود؛ امّا بر دوش داشتهها و گذشتهها، فرزند زمان و زمانه خود شدهاند.

به يقين چنين تمدني با اين قوت را بايد شناخت اگرچه تعريف و تحديد غالب مقولهها به ويژه پديدههاي اجتماعي و تمدني به جنس و فصل، دشوار و متعذر است؛ لذا اين تمدن را به اخص خواص و مؤلفههايش بازخواني ميكنيم.

از گذشته هاي دور سخن از جامعه آرماني تحت عنوان مدينه فاضله، بسيار مطرح بودهاست؛ اما آنچه كه بر اساس نظام هرمي شكلِ حِكَمي در تمدن نوين اسلامي ميتوان ترسيم كرد، نظاميست كه رأسش، قرآن و دو ضلع آن، حكمت –دانايي- و معرفت است و به اين ترتيب اركان مدينه فاضله يا اجتماع فاضل در تمدن توحيدي را مي توان متشكل از چند بخش دانست: قانون متعالي، قانونگذار متعالي، مجري قانون متعالي. البته نه فقط حاكميت مكتب و دين، از اصول جدا ناپذير تمدن توحيدي است بلكه وارد كردن حكمت در حكومت، عقلانيت در سياست، همان حكمت جاويداني است كه سنتگرايان معاصر جهان نيز به دنبال تحقق آن در جوامع خود هستند.

اولين مؤلفه تمدن نوين اسلامي، عنصر حكمت و دانايي است؛ چرا كه تأكيد آموزههاي قرآن بر آن است كه "مَن يؤتَ الحكمه فقد اوتي خيراً كثيراً"[2] آنهم حكمتي پلكاني و مرور از مراتب گذشته و درک همه مدارج زيرين براي دست يافتن به حقايق عالم آنهم از سر اختيار و اراده. به تعبير قرآني از خاک آفريده شدهايم و به بيان صدرايي با حركت گوهري جسمانيه الحدوث و روحانيه البقاييم، و نيز با ارادهاي عالمانه براي تكوين حيات انساني و تدوين تمدن وحياني و توحيدي ره سپرده و از نفسيت خارج و به حيات عقلانيت پاي ميگذاريم. به يقين در اين تمدن، تعمق، تحقيق، اجتهاد و نه تقليد كوركورانه، خضوع و بندگي عالمانه و نه تسليم جاهلانه كه " انما يخشي ا من عباده العلما"[3] عناصر اين تمدن و توشه راه است و كه تعصّب و نه تحقيق ، جز ايجاد "تاريك انديشيِ" دردي را درمان نميكند "ما تري في خلق الرّحمن من تفاوتٍ فارجع البَصَر هل تَري من فُطور، ثمّ ارجع البصر كرّتين ينقلب اليك البصر خاسئاً و هو حسير"[4]كه ثمره اين تعمق، آگاهانه و خردمندانه سر به تسليم و خضوع در برا ناظمِ اين نظام بيبديل آوردن و به خالقيت و ربانيّتش با همه وجود اقرار نمودن و به حكيمانه بودنِ عالَم باور داشتناست كه "ربّنا ما خلَقت هذا باطلا"[5] . سخن عالمانه و قضاوت شاهدانه "ماينطق عنِ الهوي"[6] و جز به حق سخن نگفتن و جز به حق دعوت نكردن "هذا كتابُنا يَنطق عليكم بالحقّ"[7] ،

عصبيت كوركورانه گذشتگان را نداشتن كه "ربّ ِ اشرح لي صدري و يسّ ِر لي امري"[8] در اين تمدن چهرهنمايي ميكند. حضرت امام خميني(ره) خطاب به دانشگاهيان و انديشمندان فرمودند كه "اسلام دينِ مستند و برهاني و متّكي بر منطق است و از آزادي بيان و قلم نميهراسد و از طرح مطالب آنها ديگران- باكي ندارد"[9].

طبيعي است كه چنين تمدني از دايره حكمت و دانايي خارج نميشود و ره ظلم و ستم و بي عدالتي و فساد بر روي زمين پيش نميگيرد تا در سراشيبي سقوط قرار نگيرد و مشمول عذاب الهي نشود كه "تلک القري اهلكناهم لمّا ظلموا "[10] . آيه با كليتي كه دارد صراحتاً علت نابودي تمدنها را ظلم اعلام كردهاست و سخن مولي علي(عليه السلام) كه "الملک يبقي مع الكفر و لا يبقي مع الظلم" ناظر براين قاعده الهي است يعني فروپاشي تمدنها بهخاطر ظلم و فساد، و تحت قاعده "هل يهلک الا القوم الظالمون"[11]است.

از ديگر مؤلفههاي اصلي تمدن نوين اسلامي، انسان است ولي نه انسان سكولار و بريده از خدا بلكه انسان خليفه اللهي كه چنين انساني در اين ديدگاه، معناي ويژه مييابد و البته انسان به عنوان مهمترين ركن و اساساً تنها انگيزه طرح مباحث به صورت بي واسطه در علوم انساني و با واسطه در ساير

علوم، همواره كانون توجه بوده و خاستگاه تولید نظریات متفاوت و گاه متعارض شده است و بهیقین حوزه فلسفه سياسي يا مديريتي و نيز نوع حكومت و اركان آن با توجه به نوع نگاه به اين انسان، ويژه خواهد بود. طبيعي است كار ويژه و هدف اصلي در نظامي با رهبري و مديريت الهي ميبايست، تحقق هدف از خلقت انسان باشد كه همان حركت به سوي حق يعني خدا محوري و سراي آخرت ميباشد. امّا كارويژه هاي فرعي نيز براي چنين مديريتي، تعريف ميشود كه دقيقاً در ارتباط با انسان شناسيِ خليفه اللهي است همچون مقوله آزادي، كرامت، جاودانگي، عدالت، امنيت و... كه همين مقولههاي اخير، خود از مؤلفههاي تمدن نوين اسلاميانند. در حكمت متعاليه، پيدايش و تكامل نفس انساني برخلاف تفكّر دوآليستي، رابطه مادّه و ماوراء مادّه، رابطه سيال و پيوستهاي است بر اساس حركت جوهري. اين تكامل انساني چنان متدرّج و سيال است كه هنگامي كه از انسان نام برده ميشود موارد مختلفي را پوشش ميدهد؛ زيرا بستگي دارد به اين كه هر انساني خود را در كدام مرتبه از هستي جاي دادهاست. در اين صورت انسان، ديگر يک-نوع نيست كه منطقيون به سادگي تصور ميكنند بلكه جنسي است كه افراد مختلف الحقيقيهاي را شامل مي گردد كه داراي مراتب تشكيكي است. از اين رو است كه حكمت اسلامي در مباحث معاد، انسان در آخرت را به واسطه بروز ملكات نفساني اراديش، به صورت موجودات مختلف محشور ميبينند.

تمركز بر يک بعد خاص انسان نظير بدن مادي و حتي عقل و يا قلب و ... و غفلت از ساير ابعاد وجودي انسان چيزي است كه امروزه فروكاهشگرايي ناميده ميشود كه در حقيقت فروكاهش انسان به يكي از ابعادش ميباشد. در حاليكه انسان شناسي فازي در تمدن نوين اسلامي از آن جهت كه فازي است علاوه بر پيوستار بودن و سياليت وجودي انسان، جامع نگري را نيز در دل خود جاي داده است. در حقيقت انسان علاوه بر پيوستاري طولي و اشتدادي داراي يک پيوستار عرضي است و عدم نگرش جامع و برخوردي تكساحتي با انسان به تجزيه وجود او و شناخت صفر و يک منجر ميگردد كه برخي از معاصران چنين روشي در شناخت انسان را روش تجزيهاي ناميدهاند. در نگاه حكيمانه به انسان، وي موجود كاملي است مظهر جامع اسماء و صفات الهي و كون جامع كه نه تنها عالم كبير كه عالم اكبر است[12].

از ديگر مؤلفه هاي تمدن نوين اسلامي، نوع نگاه و شناخت به جهان و هستي و جان جهان يعني خداوند است. عنصر تشكيكي و ذومراتبي در جهان شناسي حكيمانه، تزريق شدهاست. اين تدرّج ميان واجب الوجود به عنوان فعليت محض كه حدّش لاحدّي است از يک طرف و هيولاي اولي كه فعليتي جز عدم فعليت و قوه محض بودن ندارد، سيلان پيدا كرده است. از اين رو رابطه ميان وجوب و امكان رابطه ميان دو امر متعارض و يا متناقض نيست بلكه رابطه ميان نقص و كمال است كه هرچه موجود به لحاظ رتبه وجودياش به سمت واجب نزديک گردد تأكّد وجودي بيشتري مييابد[13] و اختلاف موجود مستقل و رابط هرگز اختلاف نوعي نيست[14] ؛ لذا موجودات عالَم، هم عين احتياج و امكانند و هم عين وجوب و قطعيت. ملاحظه ميشود كه

در اين تمدن، حتي ارتباط خالق هستي و موجودات عالم، صفر و يک يا همان صفر و صد نيست بلکه خداوند در اين تمدن، با نگاه توزيعي در هستي حاکميت دارد که "بسيط الحقيقه کل الاشياء و ليس بشيء منها"[15] و خداوند به عنوان بسيط الحقيقه ساري و جاري در دل هستي است، امّا به اين حد متوقف نميشود تا به شرک يا پانته ئيزم و همه خدايي برسد. واجب الوجود از موجودات جدا نيست و هم با آنان يکي نيست و اين نگرش در حقيقت بر گرفته از آموزه هاي وحياني است که خداوند نه داخل اشياء است و نه خارج از آنهاست.

-در اين تمدن، بحث تضادّ هم به شکل لبس بعد از لبس، مطرح وعناصر متضاد به يکديگر نزديک مي شوند و در يک هم پوشاني، کمال اشتدادي موجود را شکل ميدهند. در اين جا است که ما فقط A يا غير A نخواهيم داشت که در تباين محض باشند بلکه به شکل لبس بدون خلع -يا A و غيرA- اشتداد وجودي را موجب ميشوند.

از ديگر مؤلفههاي تمدن نوين اسلامي، هدفمند بودن هستي است به اينکه عالَم، حاصل تضاد تصادفي ماده بيجان و بيشعورنيست بلکه هدفي در خلقت عالم بويژه شاهکار خلقت يعني انسان وجود دارد که " افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً"[16].

به سؤال مهمي بايد اشاره کرد که چرا بيشترين مصرف قرصهاي ضد عصبي، در دنياي رفاه و تکنولوژي آمريکاي تافلري در کتاب موج سوم، آمار داده ميشود و چرا در دنياي امروز و بويژه غرب، بحثهاي شديد در خصوص "معناي زندگي و معناداري آن" آغاز شده است؟ مگر نه اين است که در تکنولوژي و صنعت و هوا و فضا و پيشرفتهاي شگرف امروز، ديگر نيازي به دين و تمدن ديني نيست؟! واقع مطلب آن استکه بدون داشتن يک نظريه مناسب درباره معناداري عالَمِ هستي، نمي توان به گونه مناسبي، انسان و -شرايط زندگي مناسب او را مورد توجه قرار داد و اينکه در اين خصوص، چه ديدگاهي برگزينيم، فعاليت ها، روابط و مناسبات، ارزش هاي اخلاقي و بطور کلي نقاط ارزشمند زندگي ما دستخوش تحول خواهد شد. محققين معتقدند مسأله "معناي زندگي" ارتباط وثيقي با مسأله "هدف زندگي" دارد. انسان ها با توجه به هدفي که براي زندگي خود در نظر مي گيرند، به زندگي خود معنا ميبخشند. سوزان ولف معتقد است "معناي زندگي" يکي از مهمترين موضوعات فلسفي، روانشناختي و ديني انسان در دوران جديد و عصر حاضر -است و اضافه ميکند بدون اعتقاد به وجود خدا نمي توان از معناي زندگي سخن گفت. تنها در صورتي مي توان گفت زندگي دنيوي ما معنادار است که زندگي اخروي وجود داشته باشد. آفرينش بدون هدف، نه فقط بامعنا نيست که عبث است. البته بيشتر فلاسفه غرب متأثر از روند رو به رشد نيهيليسم در عصر جديد بودهاند؛ امّا به تعبير قرآن کريم، انساني که خدا را فراموش نموده است، حقيقت خود را فراموش کرده

است"لاتكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم"[17] و روشن است آن كه خود را گم كرده باشد، زندگي برايش بي هدف و بيمعنا خواهد بود؛ چراكه انسان متدين از سويي معتقد به جاودانگي خود است و مرگ را نه پايان زندگي، كه آغاز زندگي ديگرگونه ميداند كه در آن زندگي، بر سر سفره كِشتههاي اين دنيايي خود، متنعم خواهد بود و از سوي ديگر، هستي را حكيمانه ميداند؛ از اين رو رنجها و ناكاميها نيز هر اندازه هم كه زياد باشند، باز او را به پوچي نميكشانند.

از ديگر مؤلفههاي تمدن نوين اسلامي، جامعنگري به كليه امور هستي و كليه مراتب وجودي انسان است مثلاً انسان را در رابطه با خدايش، خودش، با ديگران و در ارتباط باطبيعت پيرامونياش منظور ميكند. انسان به عنوان اكمل موجودات و خليفه الله با ابعاد گوناگون فكري، عاطفي، رواني و حالات غم ، شادي، ترس و.. است. حذف يک يا چند بعد از ابعاد وجودي وي و گرايش به تكساحت گروي و فروكاهش گرايي، ظلم به انسان است. از سوي ديگر در فاصله ميان مبدا –انسان- تا مقصد – خداوند- راهي به وسعت شناخت چند مرحلهاي امتداد يافته است كه با جامع نگري ميتوان همه ابعاد وجودي انسان را سيراب كرد كه " كل اولئک كان عنه مسئولا"[18]. در معرفت شناسي جامعنگر و منطبق با خارج، تمدن نوين اسلامي با روش ديالكتيكي[19] ، همه الگوها ديده ميشود و همه يافتهها بكارميرود. حصر گرايي روش شناختي و تمسک به يک ساحت معرفتي و نفي ديگر ساحت ها به ويژه در تبيين پديده هاي چند تباري كه در تمدن و سياست غرب امروز حاكميت ميكند، روش شناسي صفر و يكي است كه هر فلسفه و نظام هندسي فازي بايد براي فازي ديدن، به شدّت از آن پرهيز نمايد .

از ديگر مؤلفههاي مهم تمدن اسلامي يا توحيدي، عدالت است و صلح مبتني بر عدالت. "وَ تَمَّتْ كلمه ربّكَ صِدقاً و عدلاً، لا مُبدِّل لِكلماته و هُوالسميعُ العَليم"[20] ؛ كلام پروردگار تو از روي راستي و عدالت به حدّ كمال رسيد و هيچ كس توان تغيير و تبديل آن را ندارد. بهدرستي كه او شنوا و داناست.

آية فوق، زيباترين بيان، براي فهمِ مطلق بودنِ حقيقتِ عدالت است. عدالت در اسلام از زيربنايي‌ترين مفاهيم است كه تحقّق عيني آن در جامعه، يكي از مهمترين اهدافِ اجتماعي و سياسي اين دين، ذكر شده است. عدالت امري تابع دين و برگرفته از دين نيست، بلكه خود، مفهومي مطلق و مستقل است. به بيان ديگر دين، مقياس عدل نيست، بلكه عدل، مقياس دين است و آيه مذكور، به همين مسأله اشاره دارد. در حقيقت با اين سخن، ما به اين نكته مهم رهنمون مي‌شويم كه" عدالت" خود، ملاك و معياري است كه مفاهيم و احكام ديني، بر اساسِ آن شكل گرفته و سنجيده‌مي‌شوند و البته نقش دين در ايجاد عدالت، نقشي اساسي است

زيرا دين نه تنها - به دليل تأييد فطرت‌هاي انساني توسط اديان الهي- عامل مهمّي در برپايي عدالت و تقويت آن به شمار مي‌رود بلكه دين، بر اساس عدالت، وضع قانون مي‌نمايد وهمچنين چون ضمانت اجرايي روحي - رواني و تشويقي - تأديبي به همراه دارد، مي‌تواند بهترين مذكّر و مقوّم اجراي عدالت در جامعه محسوب شود .

فرمايش بديعي از مولي علي(عليه السلام)است "العدلُ يَضَعُ الامورَ في مَواضِعها"[21] و آن چه در همه اين مسير از ابتدا تا انتها هميشه بايد همراه باشد، عنصر مهم عدالت است كه به مفهوم اعطاء كل ذي حق حقه و به معناي توازن و چيدمان است. اولا بايد دانست كه مفهوم عدالت مسبوق به جامع نگري است؛ چرا كه تا پاي چند چيز در ميان نباشد، نوبت به توازن و چينش آنها نمي رسد. سپس در تمام مسير، عدالت و جامع نگري، رفيقان جدايي ناپذيرند و از ارزش هاي اساسي و ملزومات تمدن توحيدياند.

صلح نيز مسأله اصيل و ريشه‌داري در اديان است و ارتباط و پيوندي ناگسستني و محكم با ديدگاه اديان دارد و حتي كلمه اسلام از ريشه "سلم" به معني صلح و صفا مي‌باشد و يكي از نامهاي خداوند "سلام" به معناي آرامش و در امان بودن است و يكي از نام هاي بهشت، "سلام" به معناي آرميدن در جوار حق است. امّا نكته آن است كه صلح، برخلاف مفهوم مطلق عدالت، مفهومي نسبي است و با تطبيق بر ارزش عدالت، معنادار ميشود و الّا ابزاري ميگردد در اختيار جهان سلطه. با اندك مطالعه در اديان الهي، متوجّه ميشويم كه مفاهيم بنيادي چون عدالت و صلح، از اوّليّات آموزه هاي اديان ميباشند ولي تحقّق عمليشان، توأمان صورت ميگيرد و در صورت جدايي آنها از يكديگر، نه صلح ميماند و نه عدالت. درنگاه دين، ثمرة عدالت در صلح، تجلّي مي نمايد لذا اسلام، در كنار عدالت، از اصل مهمّ ديگري بنام صلح وآرامش و رحمت ياد كرده و مي فرمايد "صلح و آرامش، امري است دروني كه از سوي خداوند رحيم بر انسانها نازل مي‌شود".[22] خلاصه آنكه خداوند در اسلام، يكپارچه صفا و رحمت معرفي شده ، ولي اين صلح و رحمت، مبتني بر عدالت خداوندي است. وجود رسول گرامي اسلام (صلوات ا عليه و آله) و هدف از فرستادن او، رحمت براي جهانيان بخصوص مؤمنان- بوده است[23] . در سنّت تفكّر مسيحي نيز، دو مفهوم صلح و عدالت كاملاً با يكديگر مربوطند .صلح راستين تنها آنجا پديدار مي‌شود كه عدالت حاكم باشد. در انجيل آمده است "ثمرة عدالت در صلح به بار مي‌آيد و عدالت تنها درصلح تحقق‌مي‌پذيرد"[24]. اين از آن روست كه طبق باور مسيحيت، صلح و عدالت از خدا نِسَب دارند، اوست كه آنها را به مردم ابلاغ كرده است و تضمينشان مي‌نمايد "در رستگاري خداوندي، لطف و وفاداري در هم مي‌آميزند وعدالت و صلح يكديگر را در آغوش مي‌گيرند"[25] . خداوند انسانها را فرا خوانده و به آنها وكالت داده است تا در امر واقعيت بخشيدن به عزم عادلانه و صلح خواهانه خداوندي، سهيم شوند حتي هر

اندازه هم که دستاورد انساني در اين رهگذر ناچيز و نارسا باشد[26] . تمدن نوين اسلامي چنين صلحي را که بر پايه عدالت باشد، از عناصر خود ميداند. اين گفته قريب به مضمون سخن امام علي(عليه السلام) است که من از مظلوم، بيشتر متنفرم تا از ظالم، چرا که سکوتِ مظلوم است که ظالم را بر ظلمش، شقي‌تر و جري‌تر ميکند. بر همين مبناست که خداي قرآن در جاي جاي حيات انساني، در روابط فردي، اجتماعي، انساني و حکومتي به استقرار عدالت که سر منشأ آن از سوي خداي هستي است، اشاره و آن را بزرگترين امانت الهي در ميان انسان مي داند. در پيام رهبر معظم انقلاب اسلامي ايران- حضرت آيه ا خامنه اي- به نکته فوق، به دقّت توجّه شده است. ايشان مي فرمايند " صلح بايد بر مبناي عدالت و با معرفت به کرامت انسان و به دور از اغراض قدرتمداران عالم باشد. تحميل سکوت و تسليم بر مردمي که به دفاع از حقّ ِ پايمال شده خود، برخاسته اند، آن صلحي نيست که پيام آورانِ صلحِ آسماني، به آن دعوت کردهاند"[27].

يکي ديگر از مؤلفههاي تمدن نوين اسلامي، مردم سالاري است. تمدن يعني زندگي جمعي در سيستم‌هاي به هم پيوسته که سه شبکه معرفتي، قانوني و فرهنگي را نتيجه دهد(به فرموده رهبري: خردورزي، اخلاق و حقوق). اين سه، سه اَبَر سيستم براي نقشه تمدن محسوب ميشوند.

طبق نظر حکماي متعاليه، تمدنِ انسانها به دليل مدني بالطبع بودن آنهاست از اين رو انسانها در نهايت به زندگي اجتماعي روي مي آورند؛ اما موضوع مهم، ماهيت اين جامعه و زندگي اجتماعي است. آيا جز اين است که شاکله تمدنها به انسانهاي مختار وابسته است که با تربيت صحيح و بنيادين و اصولي، خود را شريک فراز و فرودهاي اين تمدن ميدانند که "مَن اصبح و لم يهتم بامور المسلمين فليس بمسلم[28] ".

در مردم سالاري ديني در تمدن نوين اسلامي، علاوه بر سه مؤلفه مهم عقلانيت، عدالت و قانون، ديانت نيز يکي از مهمترين مؤلّفه‌هاي آن است تا اهميت حضور و اثر دين در چنين نظامي را مشخص نمايد.

از ديگر مؤلفههاي تمدن نوين اسلامي، همراهي عمل با نظر است که "لِمَ تقولون ما لاتفعلون[29] " در نگاه حکيمانه، تنها نظام "فلسفي ديني" است که در صدد پي ريزيِ مدل مديريتيِ خاصّي بر محور وجود متعاليِ خداوند در تمدّن توحيدي است به بياني که گذشت يعني عبوديت و توحيد، محور هستي و سبك و شيوه زيستِ آن، اعتدال و نظم و تقوي است-. در اين تمدّن، انسان ها، هويّت خاص يافته و زندگي نيز معناي ويژه دارد زيرا جنس نگرش به هستي، دنيا و هدفمندي آفرينش و معناداريِ زندگي، اقتضاي انسان خاص، دنياي خاص و مديريتّ ِ خاص و زيستِ خاصي دارد. تلازم همیشگيِ "الذين ءامنوا و

عملواالصالحات" در اين تمدن توحيدي، حكايت از وابستگيِ مباني نظري و عملي است كه بر اساس ادبيات ديني، حيات ولائي و ولايت، قسمي از اقسام حكمت عملي است.

از ديگر مؤلفهها، آزادي و كرامت انساني است. در تمدن نوين اسلامي، حقيقت آزادي در چهارچوب عقلانيت ديني، دو ركن دارد: ركن اول، عصيان و تمرّد و ركن دوم، تسليم و انقياد (لا اله اّلا ا). بدون عصيان و تمرد، ركود و اسارت حاصل مي شود و بدون تسليم و انقياد، هرج و مرج، و اين آزادي انسان، به جنبه دروني او كه روح آزاد و آزاديخواه است مربوط ميشود. و در اين صورت است كه كرامت بر اساس عقل و تقوي نيز در پازل بزرگ اين تمدن، جايگاه ويژه مييابد.

از ديگر مؤلفهها، سبک زندگي و در محوريت آن، خانواده است؛ چراكه تمدن، شاكله انسانياش در خانواده شكل ميگيرد و اين انسان درخانواده، كرامت، عزت، احترام به خود و ديگران، عقلانيت و خردورزي را ميآموزد. در تعبير محققان غربي، هويت فردي، هويت اجتماعي و هويت فرهنگي، سه جزء تشكيل دهنده، جنبه هايي از يک پديده واحد هستند كه هويت كلي فرد را تشكيل مي دهند و تمام تفاوتهاي موجود در الگوهاي رفتاري افراد، به نوعي به ارزشها و جهت گيري هاي ارزشي افراد مرتبط مي شوند. ارزشهاي مورد قبول فرد اولاً از طريق والدين و خانواده و آنگاه از دوستان در مدرسه و يا محل كار و همينطور از طريق ديگر نهادهاي اجتماعي - مانند رسانه- طي مراحل مختلف فردي سازي و اجتماعي سازي، به فرد منتقل مي شود؛ امّا در دنياي امروز، جايگاه خانواده، كاملاً متزلزل و ويران گشته و به بيان هانري كربن ، مشكلات معرفتي و به تبع آن، ماده گرايي غرب- در رويكردهاي علمي و عملياش- به همين شكاف بنيادي فلسفه دوآليستي دكارت باز ميگردد. او راه حلّ را در جهان مياني حسّ و عقل يعني عالم خيال يا مثال ميداند كه خلأ موجود ميان محسوس و معقول را پر خواهد كرد و به تعبير كربن، تسمه انتقال ميان محسوس و معقول است. اين سير تقليل گرايي در شناخت نظري، در آنچه كه حكمت عملي ناميده مي شود نيز، پيموده شده است. در حكمت عملي كه تبيين مقدورات انساني و بايدها و نبايدها باهدف سعادت آدمي است، ازسه حوزه اخلاق، تدبير منزل و سياست مُدن مبتني بر سه ساحت فردي، منزلي و اجتماعي انسان بحث ميكند كه متأسفانه درقرون اخير، اين سه ساحت به دو ساحت فردي و اجتماعي فرو كاسته شد كه حاصل آن، علوم فربهِ روان شناسي و جامعه شناسي انسان است بي آنكه وجه منزلي و خانوادگي در اين علوم، جايگاه جدّي و مستقلّي داشته باشد.

بايد اذعان داشت كه استكبار جهاني و مكتب پلوراليسم، توانسته است با ايجاد جهان بيني و سبك زندگيِ خاصّي در مقطع خاصي، پاسخگوي نيازهاي تک بعدي انسان در ساحت امور مادي و ظاهري باشد و بقبولاند كه در اين دنيا هر آنگونه كه خواهي، زندگي كن و هر چه ديده بيند، بايد دل كند ياد در

حاليكه اسلام بمعناي "تسليم" نيز، داراي مراتب عقلي، قلبي و جسمي است و چون اسلام كه يک دين فطري است و خواستار تطبيق دين با تكوين است، ميكوشد تا انسان را با اعتقادات، اخلاقيات و احكام، در همه ابعادش و در هر ساحتي از سنخ خود و با ابزارهاي برهان، عشق و احكام، تسليم سازد.

امروز جهان اسلام و مسلمين، عليرغم وجود چنين تمدني، در دوگانگي بحران سازي قرار دارد، متأسفانه افراد متدين در فكر ولي سكولار در سبک زندگي، دچار دوگانگي شدهاند. منظور از سكولار، افراد بي دين جامعه نيست بلكه مراد آن است كه فرد حساسيت خود نسبت به باورهايش را از دست داده باشد. دنياي امروز داراي پنج ويژگي انسان محوري، تجربه گروي، حس گروي، رسانه و كميت است، بايد تأمل كرد كه چگونه مي توان ويژگي هاي فوق را با خدامحوري، عقل گروي، قلب گروي و تفكر جايگزين كرد؛ زيرا شاخص رشد و توسعه واقعي در فرد، جامعه، سازمان ها و بين الملل، بايد فعال شدن احساس حضور خدا و فراگيري عبوديت خالص باشد، اگر به اين سو حركت كرديم تمام زحمات ما معنادار خواهد شد. بحث سبک زندگي بحث بر سر محتواي يک تمدن بزرگ و درون‌مايه اصلي اسلام است. وقتي ميگوييم سبک زندگي اسلامي يعني هويت اسلامي. روشن است كه در تمدن توحيديِ اسلام با غناي آن، تدابير لازم از جهت محتواي سبک زندگي نيز انديشيده شده است و نرم افزار آن يعني آيات و روايات در اين زمينه به لزوم و كفايت وجود دارد كه نيازمند به ترجمه ديگر كتب نباشيم.

نتيجه:

روشن شد كه در مجموع هندسه معرفتي تمدن نوين اسلامي، رويكرد حصرگرا و يك بعدي نگر، مردود و رويكرد جامعنگر حاكم است و نظام معرفتي تطبيق نظر با عالَمِ عين منظور است تا انسان "عالَماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني" گردد. اثرات اين تفكر و تمدن نيز بسيار پربركت است؛ چراكه به ما كمك ميكند تا واقعيت را آن گونه كه هست بشناسيم، علوم مختلف را به يكديگر نزديك نمائيم و از فرو كاهش گرايي و حصر گرايي روش شناختي در شناخت پديده هاي چند تباري پرهيز نمائيم تا كه همه جهان را –چه مخلوق و چه مصنوع، چه فرهنگي و چه سياسي- باهم و نه در مقابل هم پيدا كنيم.

نهضت اسلاميِ ايران، در واقع مدعيِ احياي تمدني است بنام تمدن توحيدي يا نوين اسلاميكه درآن، عبوديت و توحيد، محور زندگي است و سبك و شيوه زيستِ اين تمدن، اعتدال و نظم و تقوي ميباشد. مهم تر آنكه اگر مدل حكومتي بر عقل و انديشهاي حكيمانه بنيان گردد، در يك تعامل عقلي و منطقي با يكديگر خواهند بود و نيز احساس و باور به حضور يك نظم و انسجام عقلاني، نحوه مديريت و سبك زندگيِ ما را متحوّل و همه عالم و اجزاي آن در يك منظومه واحد عقلاني الهي ترسيم خواهند شد.

و جان كلام اينكه تمدن نوين اسلامي با همه قدرتِ انديشهاي و توانِ عملي شكل گرفته و نداي هل من رقيب دارد؛ امّا بهوش باشيم كه وحدت ما، عامل تحقق آن بوده و و وحدت ما نيز ضامن بقاي آن است تا وعده نهايي الهي تحقق يابد "لِيُظْهِرَهُ عَلىَ الدّ ِينِ كلّ ُه "[30].

[1]- استاد تمام دانشكده الهيات و معارف اسلامي دانشگاه تهران. تلفن: 09123227821/ تلفكس: 26507743/

Email:kermani@ut.ac.ir

[2]- بقره/269

[3]- فاطر/28

[4]- انديشمندان آن كسانند كه به فرمانِ ارشادي قرآن، تدبّر در آفرينش و خلقت كنند و اين عمل به تكرار نمايند و در همة اوقات به اين معنا به ياد و ذكر خالقِ آن باشند و هرچه به تكرار، امّا هيچ خِلل و عدمِ انتظام در هستي نيابندسورة ملك آيه 3و4.

[5]- سورة آل عمران آيه 191.

[6]- سورة نجم آيه3

[7]- سورة جاثيه آيه29

[8]- سورة طه آيه‌هاي 25و26.

[9]- تاريخ 1/7/1358

[10]- كهف/59

[11]- انعام/48

[12]- صدرالدين، تفسير القرآن الكريم، ج 5، تصحيح شيخ محمد جعفر شمس الدين، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، لبنان،1419،ص 372.

[13]- صدر المتالهين، الشواهد الربوبيه، ص 82.

[14]- طباطبايي، محمد حسين، نهايه الحكمه، موسسه النشر الاسلامي، چاپ چهاردهم، قم، ص 39.

[15]- صدر المتالهين، الشواهد الربوبيه، ص 47.

[16]- مؤمنون/115

[17]- حشر/19

[18]- اسرا/ 37

[19]-صدرالدين، الشواهد الربوبيه، ص349.

[20]- انعام/115

[21]- نهج البلاغه،حكمت 437.

[22]- سلامٌ قولاً مِن ربٍّ رحيم. يس/ 58

[23]- و ما ارسلناكَ الاّ َ رحمه للعالمين. انبياء /107

[24]- يعقوب/3، 18.

[25]- زبور/85، 11

[26]- اشنايدر، هاينريش، مشكلات شكل‌گيري عدالت در صحنه برخورد نيروهاي سياست‌جهاني، ارائه شده دراجلاس «عدالت در روابط بين‌الملل و بين اديان از ديدگاه انديشمندان مسلمان و مسيحي»، اسفند ماه

[27]- پيام رهبر معظم انقلاب اسلامي ايران به اجلاس هزاره رهبران مذهبي و روحاني براي صلح در سازمان ملل

8/6/79

[28]- كافي، جلد 2، ص 162

[29]- صف/2

[30]- صف/آیه 9